الناز شاکردوست و جرات تهمینه شدن...!

محمدرضا مقدسیان
منتقد سینما

منحنی صعودی تحول در بازیگری و رشد شخصی الناز شاکردوست در نمایش نبرد رستم و سهراب چنان حس می‌شود که اینجاست که او را از ستاره صرف بودن به سمت بیش از پیش بازیگر-ستاره بودن حرکت کند.

این ویژگی باید در شکل اجرای الناز شاکردوست در نقش تهمینه هم قابل جست‌وجو باشد. نکته اینجاست که طراحی چهره و لباس شاکردوست در این نمایش و البته زمینه اجرای نمایش که باعث دید مدیوم یا لانگ شات مخاطب می شود، همگی در یک جهت اقدام کرده است و آن جرات فراموش کردن الناز شاکردوستی که در ذهن داشته ایم و ضرورت تولد یک الناز شاکردوست جدید است که شیوه حضورش منطبق باید بر شمایل شخصیت پردازی تهمینه در شاهنامه حکیم توس باشد.

گروه فرهنگ و هنر- مگر نه اینکه بازیگر باید اهل خطر کردن و تغییر و شکستن پوسته‌های شکل گرفته اطرافش باشد؛ مگر نه اینکه بسیاری از بازیگران تصور می کنند باید تیپ و سر و شکل و بیان جا افتاده‌شان را دست نخورده باقی بگذارند تا مبادا مخاطب دیگر آنها را نپذیرد و دوست نداشته باشد؟

مگر نه اینکه اصولا بازیگری یعنی توان ویران شدن و دوباره از نو ساختن؟ مگر نه اینکه بازیگری از اساس باید حظی از تازگی و زایش را در خود نهان داشته باشد مگر نه اینکه بازیگران چهره و شهیر همواره عاشق ثبت نماهای بسته و متوسط از صورت و سر و شکلشان هستند؛ مگر نه اینکه بازیگری یعنی تلاش برای دیده شدن اما نه به شکلی قلابی و غلو شده و بیمارگون؟ و ...

پاسخ تمام این سوالات یک «بله» بزرگ و قاطعانه است. اما مراد از طرح این سوالات چیست؟

مراد اول یادآوری وظیفه و رسالت یک بازیگر برای بازیگر و اصیل ماندن و مردن و زنده شدن و مردن و زنده شدن و مردن و زنده شدن مدام است.

اما مراد دوم اشاره به روندی است که الناز شاکردوست در مسیر بازیگری اش پیش از حضورش در فیلم «خفگی» ساخته فریدون جیرانی یک تصویر بود و یک زیبایی ظاهری و بعد از خفگی، تلاش کرد تا شاکردوست قبلی را بکشد تا زایشی نو از دل خاکسترهای خودش حاصل کند و همین مسیر را تا ایستگاه ایفای نقش تهمینه در نمایش نبرد رستم و سهراب ادامه داده است.

گفتن ندارد که تهمینه بودن کار هرکسی نیست. چرا که ابعاد شخصیتی چند وجهی تهمینه که توسط فردوسی در شاهنامه توصیف شده به شکلی عمیق و درهم پیچ است که نمی توان به شکل خطی به آن پرداخت.

تهمینه‌ای که هم همسر رستم است و هم مادر سهراب، هم باید رنج مرگ فرزند را تاب بیاورد و هم رنج رستم را درک کنم و التیام بخشد و همزمان باید آنقدر قوی بماند که خودش از دورن فرو نپاشد.

مگر نه اینکه این همه تداعی کننده شمایل یک مادر بالغ و پخته است. ضرورت تهمینه بودن و تهمینه شدن، از خودگذشتگی، صبر و همدلی است. دشوار است که حالات پرآشوب خود را تاب بیاوری، اما همزمان در روح و روانت جا برای درک تومان رستم و سهراب که یکی قاتل است و دیگری مقتول، که یکی فرزند است و دیگری همسر را داشته باشی.

این ویژگی باید در شکل اجرای الناز شاکردوست در نقش تهمینه هم قابل جست‌وجو باشد. نکته اینجاست که طراحی چهره و لباس شاکردوست در این نمایش و البته زمینه اجرای نمایش که باعث دید مدیوم یا لانگ شات مخاطب می شود، همگی در یک جهت اقدام کرده است و آن جرات فراموش کردن الناز شاکردوستی که در ذهن داشته ایم و ضرورت تولد یک الناز شاکردوست جدید است که شیوه حضورش منطبق باید بر شمایل شخصیت پردازی تهمینه در شاهنامه حکیم توس باشد.

اینجاست که طراحی صحنه و چهره و لباس و نور و از همه مهمتر تواضع جرات ورزی شاکردوست در امتزاج باهم یک تهمینه قدرتمند و بزرگ را تصویر می کند که، به اندازه حاضر است، به اندازه سخن می گوید، به اندازه دیده می شود و البته که از ابتدا تا انتها رد حضورش در نمایش حس می شود.

ردی که لزوما بر مبنای حضور فیزیکی یا میمیک چهره نیست، بلکه در اثر قدرت محتوایی تهمینه در دل داستان رستم و سهراب است. اینجاست که اهمیت کار شاکردوست به عنوان یک ستاره سینما اهمیت دو چندان پیدا می کند.

اینجاست که منحنی صعودی تحول در بازیگری و رشد شخصی شاکردوست حس می شود. اینجاست که شاکردوست تلاش می کند از ستاره صرف بودن به سمت بیش از پیش بازیگر_ستاره بودن حرکت می کند. این روند رو به رشد و جرات ورزی برای مرگ و تولد دوباره در کارنامه هر بازیگری به عنوان یک ضرورت باید و باید قابل جستجو باشد.

شاکردوست در نمایش رستم و سهراب یک میخ محکم رو به صعود در صخره‌های بی‌انتهای رشد در بازیگری را کوبیده است. این ویژگی اگر تنها ویژگی مثبت حضور شاکردوست در این نمایش باشد (که نیست) به خودی خود شایسته تقدیر و توجه است. تا شاید سایر بازیگران هم از درجا زدن و مرداب شدن دور بمانند و رشد روز به روز را سرلوحه انتخاب‌ها و تصمیماتشان قرار دهند.

تدارک سازندگان «سینما متروپل» برای اکران پاییزی

گروه فرهنگ و هنر- تهیه‌کننده فیلم «سینما متروپل» از آماده بودن این فیلم برای اکران عمومی خبر داد.

«سینما متروپل» به کارگردانی محمدعلی باشه‌آهنگر بهمن‌ماه سال ۱۴۰۱ در جشنواره فجر به نمایش درآمد و علاوه بر سیمرغ بهترین فیلمبرداری، دو جایزه بهترین فیلم و بهترین کارگردانی را هم دریافت کرد. این فیلم پس ازجشنواره، در مرحله بازبینی شورای پروانه نمایش به اصلاحیه‌هایی برخورد و پروسه صدور مجوز آن بیش از دو سال طول کشید.

مدتی قبل بنیاد سینمایی فارابی گزارشی را درباره حمایت‌های مالی از تولیداتش منتشر کرد که در آن اشاره شده بود، این بنیاد سینمایی با پرداخت ۲۳ میلیارد و ۴۴۰ میلیون تومان بطور کامل در ساخت فیلم «سینما متروپل» مشارکت داشته ولی برای دو سال در توقیف سازمان سینمایی باقی ماند.

حامد حسینی - تهیه‌کننده- که به تازگی پروانه نمایش این فیلم را گرفته، درباره زمان اکران عمومی «سینما متروپل» به ایسنا گفت: از طریق پخش‌کننده، در تلاش برای هماهنگی هستیم تا قرارداد با سینمای سرگروه برای اکران انتخاب شود.

او در پاسخ به اینکه با توجه به نبود فیلم‌های کافی در کمیته ارزیابی برای معرفی به اسکار، آیا فیلمش می‌تواند واجد بررسی در این زمینه باشد، گفت: ما آمادگی داریم فیلم را تا پیش از موعد مقرر برای انتخاب و معرفی به آکادمی اسکار در سینماها نمایش دهیم.

«سینما متروپل» که قصه آن به مقطعی از روزهای جنگ تحمیلی برمی‌گردد و گروهی که تلاش می‌کنند یک سینمای قدیمی را دوباره فعال کنند، با بازی مجتبی پیرزاده، نوشین مسعودیان، هومن برق‌نورد، پریوش نظریه، حسین باشه آهنگر، رضا کیانیان و مهتاب نصیرپور ساخته شده و در چهل‌ویکمین جشنواره فیلم فجر در ۱۳ رشته نامزد دریافت سیمرغ شد.

«کپی برابر اصل»: پیمایشی در عمق هنر و عشق

گروه فرهنگ و هنر- «کپی برابر اصل» به کارگردانی عباس کیارستمی نه‌تنها یک اثر هنری جذاب است، بلکه آن را می‌توان به‌عنوان یک سفر عمیق در جستجوی هویت، واقعیت و زیبایی شناخت. این فیلم مانند بیدار شدن از یک خواب است، هنگامی که فرد به طور موقتی دنیا را با منطقی زیبا و متفاوت درمی‌یابد.

کسانی که به دنبال یک فیلم آرام و دلنشین هستند، نیازی نیست جای دیگری بروند؛ «کپی برابر اصل» همان چیزی است که می‌خواهند. آن‌هایی که به دنبال فیلمی هستند که آن‌ها را وادار به پرسش درباره ذات هنر و واقعیت کند نیز نیازی به جستجوی بیشتر ندارند و ساخته عباس کیارستمی انتخابی مناسب است. کارگردان ایرانی با سفرنامه‌ای تصویری خود در کوچه پس کوچه‌های توسکانی ایتالیا و چاله‌های فلسفی حرکت می‌کند و احساس شگفتی گیج‌کننده‌ای را به مخاطب القا می‌کند. این فیلم مانند بیدار شدن از یک خواب است، هنگامی که فرد به طور موقتی دنیا را با منطقی زیبا و متفاوت درمی‌یابد.

هرچند «کپی برابر اصل» اولین فیلم کیارستمی خارج از ایران بود، اما این موضوع به وضوح در آن پیدا نیست. سبک واضح و واقع‌گرایانه او همان‌طور که در تپه‌های پر از گرد و غبار تهران در «طعم گیلاس» ۱۹۹۷ و در روستای ایرانی سه گانه کوکر و «خانه دوست کجاست؟» در یک دهه قبل بود، همچنان تأثیرگذار است. کیارستمی که به خاطر القای پیچیدگی غیرقابل درک به داستان‌های ساده شناخته شده، در خلق این معمای سینمایی با مهارت عمل کرده است، حال‌آنکه ممکن است در ابتدا مسائل به نظر ساده بیایند.

داستان با سخنرانی جیمز میلر (با بازی ویلیام شیمل) آغاز می‌شود، نویسنده‌ای مغرور و موفق از انگلیس که به توسکانی سفر کرده تا کتاب جدیدش که نامش نیز «کپی برابر اصل» است را معرفی کند. جیمز می‌پرسد: چرا ارزش یک اثر هنری اصلی باید بر ارزش یک نسخه تقلبی سایه بیفکند، اگر آن نسخه تقلبی به همان خوبی باشد، بلکه شاید هم بهتر؟ چرا زیبایی و ارزش یک شیء یا حتی یک شخص به نحوه درک آن بستگی دارد؟

در این سخنرانی، یک زن فرانسوی (ژولیت بینوش) در ردیف اول می‌نشیند؛ مدت زیادی نمی‌گذرد که او بلند می‌شود و از اتاق خارج می‌شود.

سپس، جیمز خود را در حال قدم زدن در پله‌های سنگی به سمت زیرزمین یک فروشگاه عتیقه متعلق به آن زن می‌یابد. آن‌ها به‌عنوان غریبه به یکدیگر را سلام می‌کنند و به‌زودی سفری بی‌هدف را در آن آغاز می‌کنند، که در طول آن ماهیت رابطه و زندگی‌شان به آرامی تغییر می‌کند. نام زن هرگز فاش نمی‌شود.

فیلم پس از آن این دو نفر را در حال گشت و گذار در مناظر زیبا و سرک کشیدن به کلیساها، کافی‌شاپ‌ها و حیاط‌های آفتابی به تصویر می‌کشد. آن‌ها به بحث و گفت‌وگو ادامه می‌دهند؛ درباره هنر، فرهنگ، عشق: همه چیزهای مهم. مکالمات آن‌ها یادآور گفت‌وگوهای طولانی و زیبای جسی و سلین در سه‌گانه رویایی ساخته ریچارد لینکلیتر (پیش از طلوع، پیش از غروب و پیش از نیمه شب) و همچنین بحث‌های کمدی راب برایدن و استیو کوگان در سریال «سفر» است که لذت گشت و گذار در شهرهای زیبا و اروپایی را با دوست و معشوق به تصویر می‌کشند، با این حال، «کپی برابر اصل» چیز دیگری را نیز ارائه می‌دهد، نیمی از معما درون تصویر کیارستمی پنهان شده است.

اگرچه مرد و زن به‌عنوان غریبه‌هایی مؤدب هم کلام می‌شوند، اما لحن گفت‌وگوی آن‌ها به‌زودی به نوعی تنش شخصی عجیب تغییر می‌یابد. گفت‌وگوهای تند و لحظات مرموز از احساسات، به یک تاریخچه پنهان بین این دو شخصیت اشاره می‌کند. بازی ژولیت بینوش و ویلیام شیمل، به‌عنوان تنها نشانه‌های تغییرات ناپایدار فیلم، جذاب و درخشان هستند. بیان‌های آن‌ها به‌طور شگفت‌انگیزی به چیزی میان نزاکت،، شوخی و احساس ناگهانی یأس یا آزردگی تغییر می‌کند.

در کنار این جاده‌های پر از درختان کاج، مسیری به سوی یک واقعیت پنهان قرار دارد. این دو غریبه (یا عاشقان، یا آشنایان گذشته؟) بین نسخه‌های مختلفی از خودشان حرکت می‌کنند، که همگی به‌طور متناقضی هم غیرقابل فهم و هم موثق به نظر می‌رسند. کدام‌یک از این هویت‌ها واقعی است و کدام‌یک تقلبی؟ و آیا اصلاً این سوال ارزشی برای پرسیدن دارد؟

جواب آماده‌ای در کار نیست و به‌جای آن یک پایان بندی منحصر به فرد و افشاکننده، روشی نوین برای درک جهان است. لذت این فیلم در راز و رمزالود بودن آن نهفته است؛ در ناپایداری که برداشت‌های ما از فرهنگ‌ها و روابط می‌تواند تغییر کند و اعتبار یا حقیقتی می‌تواند به راحتی بی‌اهمیت شود.

«کپی برابر اصل» با تکیه بر گفتمان‌های عمیق و چالش‌برانگیز میان دو شخصیت، تصویرهای متناقض و پرسش‌های اساسی درباره هویت و واقعیت را به نمایش می‌گذارد. کیارستمی با هنری بی‌نظیر، تماشاگر را به تفکر درباره ارزش‌های هنری و جذابیت‌های انسانی دعوت می‌کند. این اثر یادآور زیبایی و پیچیدگی‌های زندگی است. «کپی برابر اصل» نه‌تنها یک فیلم، بلکه یک تجربه است که هر بیننده‌ای را به چالش می‌کشد و او را به جهانی جدید از تفکر دعوت می‌کند.

«کپی برابر اصل» در نخستین نمایش جهانی خود درجشنواره فیلم کن ۲۰۱۰ به نمایش گذاشته شد و ژولیت بینوش برای بازی در این فیلم بهترین بازیگر زن کن شد. این فیلم در ادامه نیز چندین جایزه از جمله بهترین فیلم جشنواره وایادولید اسپانیا را دریافت کرد.

کیشوندان عزیز - می توانند هر گونه مشاهده عرضه مواد غذایی فاسد یا تاریخ مصرف گذشته در فروشگاهها و مراکز عرضه مواد غذایی را به این شماره ها اعلام دارند ۱۹۰ -۱۲۴ -۴۴۴۲۳۳۱۱ -۰۹۳۴۷۶۹۰۱۹۹

روابط عمومی مرکز بهداشت کیش